

# یگانگی در سرکوب، چندگانگی در غارت

از: همایون ایوانی

بی‌چهرگی سیاسی جمهوری اسلامی، پرده‌نشینان جناح‌های حکومتی را به پیش رانده است. حاصل این کار، رشد قارچ‌گونه سیاست پیشه‌گان بی‌ریشه‌ایست که در طی چند ماه، به میدان می‌آیند، به هیاهو می‌پردازند و سپس به سایه می‌روند. در تمامی دوره‌های انتخاباتی رژیم کنونی، از مجلس تا ریاست جمهوری، فعالیت "قارچ‌های سیاسی" را به عنوان کاندیداهای کسب قدرت شاهد بوده‌ایم. ویژگی این "قارچ‌های سیاسی" در چند نکته بیان می‌شود:

نخست اینکه، نیاز به افراد بی‌ریشه و غیرمستقل، در خلاء حضور نیروهای سیاسی واقعی و جدی اجتماعی، در جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. سرکوب نهادها، احزاب و سازمان‌های سیاسی ایرانی در طول سالیان متمادی، و مخالفت جنون‌آمیز با هرگونه تفکر مستقل در جمهوری اسلامی، جایی برای چهره‌های مبارز و مستقل باقی نگذاشته است.

در ادامه این وضعیت، جناح‌های حکومتی، پشتیبان آدمک‌هایی می‌شوند که از حداقل ارزش سیاسی محروم‌اند. در شرایط آشفته و بی‌چهره سیاسی، پلکان قدرت به راحتی طی می‌شود و چه بسا از حد تصور این افراد نیز فراتر رود. نکته دیگر، سرنوشتی است که در صورت توهم "مستقل بودن"، در انتظار چنین افرادی خواهد بود. سقوط از پلکان قدرت به همان سرعت صعود آنان، امکان‌پذیر است. گاه سرعت این سقوط آن چنان زیاد است که "قارچ سیاسی" چند روزه نیز، آن را به سختی باور می‌کند.

هیاهوی رژیم و برخی از بلندگوهای امپریالیستی در مورد انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز، بر گرد چنین افرادی از دو جناح اصلی حکومت شکل گرفته است. ناطق‌نوری به نمایندگی از طرف خامنه‌ای و خاتمی به نمایندگی از طرف رفسنجانی، در نمایش انتخاباتی معرفی می‌شوند. در مدت زمان کوتاهی برای آنان سوابق و شخصیت دروغین تراشیده می‌شود.

از بی‌ارزشی دو کاندیدای اصلی، همین بس است که بدانیم یک سال پیش، در آغاز زمزمه کاندیداتوری ناطق‌نوری، برادر بزرگ‌تر وی، در مصاحبه‌ای گفت: "اگر برادرم رییس جمهور شود، من هم چوپان می‌شوم!". رقیب دیگر این میدان، خاتمی از ناطق‌نوری عقب‌مانده‌تر بود. در میان مردم از فرط بی‌ارادگی، به نام "شاه سلطان حسین" شناخته می‌شد.

با چنین شناختی از کاندیداهای حکومتی، گریبان‌دریدن رسانه‌های تبلیغاتی امپریالیستی نظیر CNN و BBC و... برای یکی از دو کاندیدا، و همراهی برخی جماعت‌های ایرانی خارج کشوری برای پیروزی خاتمی در این نمایش کذایی را با دیده شک باید نگریست. بلندگوهای امپریالیستی سعی در جلوه‌دادن منافع رژیم فاشیستی ایران و امپریالیست‌ها به‌عنوان منافع مردم ایران را دارند. ثروت بی‌کران نفتی و قراردادهای سودآور با جمهوری اسلامی، انحصارات اروپایی-آمریکایی را بی‌تاب کرده تا هرچه زودتر روابط خود را با رژیم جنایتکار و قرون وسطایی بهبود بخشند و بازارهای چپاول مردم ایران را از دست ندهند. آنان برای جلوگیری از اعتراض افکار عمومی جهان و به ویژه انقلابیون و آزادیخواهان، فریبی بزرگ را تدارک دیده‌اند: حکومت تهران تغییر کرده است!

آیا به‌راستی رژیم ایران به روش‌های سرکوبگرانه و تروریستی خود خاتمه خواهد داد؟

## پیش‌زمینه‌های انتخابات

دوران پس از جنگ، مجموعه تحولاتی را با خود داشت که مرگ خمینی نیز بر شدت آن افزود. به این تحولات از چند نقطه نظر می‌توان نگاه کرد. پایان ذلت بار جنگ درازمدت با رژیم عراق و سپس مرگ خمینی، موجب شد تا رویه‌های اعمال قدرت و سرکوب طبقاتی در جمهوری اسلامی دچار تغییراتی شود.

با مرگ خمینی اولین شکاف در سلسله مراتب سرکوب طبقاتی پدیدار شد: جدایی رهبری مذهبی از رهبری سیاسی در حکومت اسلامی. جماعتی که خود را "فقه‌های عالی‌قدر" و "آیات عظام" می‌خوانند از خامنه‌ای که واعظ دوره‌گردی پیش نیست، حمایت نکردند. تلاش وزارت اطلاعات و وزارت امور خارجه رژیم، در داخل و خارج کشور در این زمینه، تبلیغات وسیع برای کسب عنوان "رهبری مسلمین جهان" برای خامنه‌ای بوده است. در این راه ده‌ها و صدها میلیون دلار از جیب مردم ایران خرج شده است تا تبلیغات داخلی و خارجی بر این شکاف داخل حکومتی سرپوش گذارد.

دومین شکاف بین تمرکز فاشیستی قدرت سیاسی و خصوصی‌سازی اقتصادی رخ داد. پایان جنگ، بازسازی صنایع از کار افتاده، چرخش سریع‌تر بازار به مدد تزریق سرمایه‌های نفتی و وام‌های امپریالیستی، و... موجب تقویت و شکل‌گیری قشر تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ای از حکومتیان و مدیران صنایع شد که حقوق اجتماعی و سیاسی مورد نظر خود را طلب می‌کردند. بحث قدیمی متخصص یا متعهد به اسلام، بار دیگر موضوعیت اجتماعی-سیاسی یافت. با این تفاوت که این بار "متخصصین" یا تکنوکرات‌ها در موقعیت تعرضی و پیش‌رونده بودند و "متعبدین" یا همان جناح سنتی بازار در موقعیت دفاعی و در حال عقب‌نشینی. تکنولوژی پیشرفته را، "حاج آقا از درون حجره" نمی‌توانست هدایت کند!

سومین شکاف از سمتی دیگر و زمینه‌ای متفاوت بر حکومت اسلامی تحمیل شد: فشارهای مردم پایین دست را چگونه بایستی دفع کرد و پاسخ داد؟

سرکوب خونین و بدون وقفه، پاسخ حکومت به هرگونه اعتراضی از سوی مردم بوده و هست. اما کاربرد این روش در تمامی حکومت‌های فاشیستی در مرحله معینی به ضد خود تبدیل شده و پاسخ حق طلبانه مردم به تنگ آمده در شهرهای مختلف ایران، نشان بارز چنین امری است. شورش‌های شهری، اعتصابات کارگری، مقاومت منفی، عدم رعایت سلسله مراتب و قوانین جامعه اسلامی از سوی جوانان و زنان کشور، و ده‌ها پدیده آشکار و پنهان اعتراضی، اگرچه نتوانسته موجبات سرنوشتی حکومت را فراهم کند، اما به خوبی توانسته است چنین حکومتی را از درون سترون کرده و گردش امور حکومتی را دچار بحران مداوم سازد.

رژیم بحران‌زده و یوک‌شده جمهوری اسلامی، باید خود را با وضعیت جدید انطباق می‌داد، در غیراین صورت به فلج کامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌رسید. اما کار به این سادگی‌ها نبود، در طول دوران پس از جنگ، گروه‌های اجتماعی جدیدی به سرعت رشد کردند و از آشفته بازاری تحت عنوان "دوران بازسازی" سودهای سرشاری بردند.

اولین گروه، تجار بزرگ سنتی بودند که با صدور کالاهای غیرنفتی و تورم جهشی داخلی، سودهای نجومی و بی‌حساب عاید خود ساخته و می‌سازند.

از سوی دیگر، ائتلافی از مدیران صنایع وابسته و تجار مدرن، با استفاده از ارزهای ارزان قیمت دولتی به واردکنندگان عمده کالاهای مصرفی نظیر ماشین سواری، تلویزیون رنگی، و... تبدیل شدند. علاوه بر این، برای خالی نبودن عریضه، بخشی از آن ارزها را نیز به ورود کالاهای ساخته و نیمه‌ساخته صنعتی اختصاص دادند، تا در کارگاه‌ها و کارخانه‌های موتناژ ایران با بستن چند پیچ، آمار "تولید صنعتی کشور" را بالا ببرند.

گروه دیگری به موازات این ائتلاف در این چند سال رشد کرد. این گروه بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌هایی را شامل می‌شد که یا طرف قرارداد دولت برای ساخت و ساز مناطق جنگ‌زده بودند یا پروژه‌های احداث کارخانه‌ها و سایر تاسیسات به آنها واگذار می‌شد. قراردادهای بزرگی که در روابط دولتی با این شرکت‌ها و افراد بسته شد، وزنه اقتصادی-اجتماعی آنان را در این چند ساله سنگین‌تر کرد. راه‌های ناگفته دیگری نیز به کمک دست‌اندرکاران فاسد دولتی آمد تا با استفاده از اطلاعات محرمانه در

بورس، مبادلات ارزی و طلا، سودهای غیرمتعارف ببرند. سودهایی که سرمایه اولیه‌اش اطلاعات محرمانه دولتی بود. بعد از نزدیک یک دهه، همه این گروه‌ها، حاضر به تبعیت از واعظ دوره‌گرد، خامنه‌ای نبودند. شدت شکست برنامه‌های اقتصادی رژیم نیز بر این اختلافات دامن می‌زد.

بنابه اعلام روزنامه همشهری، یکی از ارگان‌های جناح رفسنجانی: "از آغاز خرداد ماه سال ۱۳۷۴ تاکنون آمارهای رسمی ماهانه و سالانه صادرات غیرنفتی کشور منتشر نشده است. این آمارها در بخش اطلاعات و کامپیوتر مرکز توسعه صادرات نیز وجود ندارد. وزارت بازرگانی نیز چنین آماری را اگر در اختیار دارد، منتشر نکرده است."<sup>۱</sup>

اوضاع نابسامان اقتصادی دو سال اخیر بنا به اعتراف خود ارگان‌های رژیم، موجب "محرمانه" شدن آمارهای صادراتی ایران از بحران ارزی سال ۱۳۷۴ تاکنون شده است. در چنین کشاکش داخلی، رژیم به سوی انتخابات یا بهتر است بگوییم انتصاب جانشین رفسنجانی قدم برداشت.

## انتصاب جانشین رفسنجانی

رشد گروه‌های قدرتمند مالی در میان تجار مدرن، صاحبان صنایع مونتاژ، بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها، فقط به عرصه اجتماعی-اقتصادی محدود نمی‌شود. این گروه‌ها سهمی از قدرت سیاسی را برای تامین بهتر منافع غارتگرانه خود، در کنار تجار سنتی خواستار شدند. منافع نزدیک‌تر این طیف از حکومت با شرکای اروپایی خود، موجب شد تا در این چند ماهه، امپریالیست‌های اروپایی بیش از همه برای ایران اشک تمساح بریزند. گفتگوهای انتقادی، ماجرای دادگاه میکونوس و احضار سفرای جامعه اروپا، و حتی برخی جوایز فرهنگی به هنرمندان ایرانی، همگی درست در لحظات اوج‌گیری انتخابات در تهران برای تاثیرگذاری بر رقابت‌های دو کاندیدای رژیم به‌کار گرفته می‌شود.

تحریم سرمایه‌گذاری کلان خارجی و داخلی نیز "رهبران جمهوری اسلامی" را به تبعیت از خواست بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سایر سرمایه‌گذاران بین‌المللی وادار می‌ساخت. تا زمانی که "ریسک سرمایه‌گذاری در ایران" بالاست، انحصارات بین‌المللی برای مشارکت در غارت مردم، با طبقه حاکمه ایران کنار نمی‌آیند. دولت جدید اسلامی باید نظر شرکای بزرگ خود را جلب کند. سفرهای قبل از انتخابات جناح خامنه‌ای-نوری نتوانست به جلب نظر دولت‌های اروپایی منجر شود. مصاحبه لاریجانی در انگلیس، علی‌رغم همه چاپلوسی‌ها و وعده‌هایی که به اربابان خود داد، نه تنها نتوانست موجب به بازی گرفتن این جناح توسط انحصارات امپریالیستی شود، بلکه از لحاظ تبلیغات داخلی حربه‌ای در دست رقبای حکومتی شد.

رفسنجانی و اکثریت هیئت دولت، تحت عنوان "کارگزاران سازندگی" از وقایع داخل و خارج به نفع خود استفاده کردند. تعادل و سازش شکننده‌ای مابین جناح‌های ورشکسته حکومتی موسوم به "روحانیون مبارز" و انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها با عنوان "دفتر تحکیم وحدت" از یک سو، و وزرای دولت رفسنجانی با عنوان "کارگزاران سازندگی" از سوی دیگر شکل گرفت. ظاهراً چنین جماعت‌های منفوری، قرار است برای امپریالیست‌ها و جماعت‌های ایرانی طرفدار رژیم، امنیت سرمایه‌هایشان را تامین کنند. خب، هر اسمی را می‌توان تغییر داد: نام قراردادهای سودآور با ایران را "تامین دموکراسی و امنیت" گذاشته‌اند. سابقه این نیروها نشان می‌دهد که از کثیف‌ترین و منفورترین نیروهای رژیم جمهوری اسلامی تشکیل شده‌اند.

"جامعه روحانیون مبارز" به رهبری مهدی کروبی، محل تجمع آخوندهایی نظیر هادی خامنه‌ای (برادر علی خامنه‌ای) بازجو و شکنجه‌گر اوین است. منتجب‌نیا مسئول سیاسی-عقیدتی در نیروهای انتظامی بود که تصفیه نیروهای "غیرمکتبی" را در ژندارمری، آگاهی و نهادهای وابسته به آن دنبال می‌کرد. هادی غفاری از بازجوهای اوین و اولین سازمان‌دهندگان ترورهای مخالفین در خارج کشور است. محتشمی وزیر کشور سرکوبگر دولت میر حسین موسوی، هنگامی که در سوریه سفیر بود، نقش فعالی در شکل‌گیری و گسترش "حزب الله لبنان" ایفا کرده است. خود کروبی رئیس بنیاد دزد و بی‌آبروی "شهید" بود که علاوه بر فساد اخلاقی، گسترده‌ترین فسادهای مالی بعد از "بنیاد مستضعفان" به ریاست محسن رفیق دوست، در درون "بنیاد شهید" صورت گرفته است.

"دفتر تحکیم وحدت" اهرم خمینی در سرکوب جنبش پرتوان و پویای دانشجویی ایران بود. رهبران اولیه آن با استفاد از امکانات دولتی به تکنوکرات‌ها و سرمایه‌داران جدید جمهوری اسلامی مبدل شده‌اند. هم‌اکنون نیز در دانشگاه‌ها، اهرم ممانعت از فعالیت جنبش مستقل دانشجویی هستند. بدنه این انجمن‌های اسلامی، تغذیه‌کننده سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و تکنوکراسی رژیم ایران است. نورچشمی‌هایی که با امکانات محدود آموزشی دانشگاهی ایران، مدرک می‌گیرند. البته اشتباه نشود: اغلب آنان سرکلاس‌ها حاضر نمی‌شوند، از استادان نمره قبولی آنها به زور نماینده وزارت اطلاعات در دانشگاه‌ها و یا برخی مدیران دانشکده‌ها گرفته می‌شود. سطح آموزش برخی از "دکترهای اسلامی" تا سال‌های اول دبیرستان باقی مانده است. "کارگزاران سازندگی" سرآمد ارادل هیئت دولت اسلامی هستند. فاجعه اقتصادی-سیاسی چند ساله اخیر، افزایش بدهی‌ها و فساد دولتی، سرکوب خواسته‌ها و جنبش‌های حق‌طلبانه مردم و تمامی کارنامه ننگین چندساله اخیر، سوابق درخشان این جماعت دزد و بی‌آبروست. کارنامه تک تک آنان به ننگ آلوده است. غرضی وزیر پست و تلگراف و تلفن، به همراه رفیق دوست در ترورهای رهبران مخالفین حکومت، دستانی به خون آغشته دارند. هنوز پرونده قتل رهبران خلق ترکمن مختوم، توماج، واحدی و جرجانی، برای این قاتلان سابق و وزرای فعلی بسته نشده است.

چنین ائتلاف ننگین و فاشیستی، به مقابله دسته دیگری از فاشیست‌ها در انتخابات می‌رود. این صحنه بیشتر شبیه درگیری دو گروه از مافیا در داخل یک کشور است. داور این مسابقه مافیایی نیز "شورای نگهبان" ارتجاع است که از میان بیش از دویست و سی حریف "خرده‌پا"، فقط به چهار کاندیدای حکومتی خود، اجازه شرکت در این نمایش انتخاباتی را می‌دهد. در دایره تنگ انتخاب، به جز چهار نفر از نزدیک‌ترین افراد به حلقه قدرت، هیچ کس از "امتحانات الهی" شورای نگهبان ارتجاع رهایی نیافت. این افراد فقط و فقط از دوجناح اصلی قدرت که قیمومیت خامنه‌ای یا رفسنجانی را پذیرفته بودند، انتخاب شدند. حتی جناح‌های فرعی و پادوهای منفرد رژیم نیز اجازه ورود به این بازی را نیافتند.

به مردم اجازه انتخاب سرکوبگر خودشان داده می‌شود. به راستی شما دوست دارید با چاقو کشته شوید یا با اسلحه گرم؟ جمهوری اسلامی به شما حق انتخاب داده است! هاشمی رفسنجانی از مرگ خمینی تاکنون، در هیچ رقابتی مجال اعمال قدرت را به جناح دیگر واگذار نکرده است. حتی پیش از انتخابات ریاست جمهوری، دو امتیاز دیگر از رقبا کسب کرد. اول به ریاست پنج ساله "شورای تشخیص مصلحت" رسید تا کنترل کارهای "رهبر عظیم‌الشان" با خودش باشد و دوم اینکه در انتخابات میان دوره‌ای مجلس، جناح کارگزاران نمایندگان مورد نظر خود را به درون مجلس فرستاد. سومین حرکت رفسنجانی تعیین جانشین خود در پست ریاست جمهوری بود تا هیچگونه مخاطره‌ای، خود و الیگارش‌پیرامونش را تهدید نکند. خاتمی انتخابات را می‌برد و رقبای انتخاباتی به هم تبریک می‌گویند! دمکراسی یعنی این! نظر سنجی‌های چند هفته آخر انتخابات، نتیجه را نشان می‌داد، خاتمی در تبلیغات داخلی و خارجی از حریف خود پیشی گرفته بود. CNN همان نقش رادیو BBC را در زمان سقوط شاه برای خاتمی ایفا کرد.

تمام تلاش رژیم، جماعت‌های خارج کشوری طرفدار رژیم و تریبون‌های امپریالیستی، در اینست که خاتمی را چهره‌ای جدای از رفسنجانی و خامنه‌ای نشان دهند. وزارت اطلاعات رژیم و وزارت امور خارجه با ابزارهای مختلف برای شکل دادن به چنین تصویری می‌کوشند. برای مثال ایران نیوز ارگان وزارت امور خارجه‌ای که ولایتی حامی سابق ناطق نوری! در راس آن است، خبر ترور خاتمی را از سوی مخالفینش تکذیب می‌کند!

یعنی اولاً "یک رئیس جمهور مستقل روی کار آمده، ثانیاً حد اختلافات تا جایی است که ممکن است او را ترور کنند، ثالثاً" جمهوری اسلامی چنان دمکراسی با ثباتی دارد که رئیس جمهور "دگراندیشی" همچون خاتمی، می‌تواند در آن انتخاب شود و سپس حکومت کند.

دم خروس آنجا بیرون می‌زند که ولایتی، طرفدار سابق ناطق نوری، حداقل این شایعه را از تریبونی که مستقیماً وابسته به وزارت امور خارجه نباشد، باید پخش می‌کرد. به‌هرحال حکومت، از پخش اکاذیب فروگذار نکرده و جماعت‌های آشکار و پنهان طرفدار خود راه، در همه جا به میدان فرستاده است.

## پس از انتصاب اخیر

کشاکش قدرت پس از روی کار آمدن خاتمی نیز ادامه خواهد یافت. تمام مطلب در این است که هردو جناح اصلی حکومت همواره با هم برای سهم بیشتر از "شیرینی" در جدال بوده‌اند. ترسیم این جدال و استفاده از شکاف‌های سرکوبگران انقلاب، وظیفه هر نیروی علاقمند به سرنوشت ایران است. با این حال نباید پیروزی رفسنجانی یا خامنه‌ای موجب فریب مردمی شود که سال‌هاست با کلیه ارکان حکومت مذهبی-فاشیستی ایران در مبارزه‌اند. خامنه‌ای و رفسنجانی سال‌هاست همچون دوقلوهای به‌هم‌چسبیده عمل کرده‌اند، جدایی یکی موجب مرگ دیگریست. خامنه‌ای با حمایت شدید رفسنجانی جانشین خمینی شد. در موقعی که آخوندهای خبرگان برای عزاداری به سر و کول خود می‌زدند و عزم سفر به ولایات خودشان را داشتند، رفسنجانی بود که به اجبار در سالن‌ها را بست و به شیوه رضاخانی تأیید رهبری خامنه‌ای را از میان خبرگان بیرون کشید.

اعدام‌های سراسری زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ به دستور خمینی و برنامه‌ریزی سفاکانه رفسنجانی-خامنه‌ای به وقوع پیوست. این دو جنایتکار، از میان دریای خون مردم ایران به اریکه قدرت رسیده‌اند و اختلاف نظرهای موضعی، سایه بر وحدت عمل آنان بر ضد انقلاب نمی‌اندازد. قاعده کار چنین است، برای مخدوش کردن این قاعده، می‌توان مثال‌های بی‌شمار دیگری آورد اما واقعیت مطلب، در عدم وجود قرائنی برای بررسی یک وضعیت استثنایی است. بنا به اظهارات مکرر خامنه‌ای، رفسنجانی، و خاتمی، هیئت دولت پیشین، سیاست‌هایش، در دولت آتی نیز ادامه خواهد یافت.

خاتمی مکرراً از تبعیت خویش و استفاده از راهنمایی‌های "دوقلوهای به‌هم‌چسبیده" سخن به‌میان آورده و انتخابات را "جلوه اقتدار نظام و ملت" می‌داند.<sup>ii</sup>

راه دیگری جز گسترش مبارزه بر علیه این رژیم ضد‌مردمی نیست. هرگونه مماشات در راه این مبارزه، دادن فرصتی دیگر به جنایتکاران حاکم بر ایران است که بر بحران و شکاف داخلی خود فایق آیند و با شدت بیشتر بر حقوق حقه مردم بتازند. در این راه، تلاش‌های متحدین جمهوری اسلامی در اروپا و امریکا برای عادی سازی روابط با ایران نیز بایستی افشا و طرد شود.

گسترش مبارزه مردم ایران، رژیم را به واکنش دوگانه و متناقضی وادار می‌سازد: از سویی جناح‌های حکومتی را برای سرکوب مردم به هم نزدیک می‌کند و از سوی دیگر، تداوم مبارزه بر علیه رژیم، نزدیکی جناح‌های حکومتی را به بحران و اختلاف نظر در نحوه مقابله با مردم تبدیل می‌کند.

طلیعه‌های اختلافات وسیع‌تر درون حکومت، از هم‌اکنون دیده می‌شود و این امر چیزی نیست جز حاصل سال‌ها مقاومت مردم رنج‌دیده ایران.

۲۵ خرداد ۱۳۷۶ (۱۹۹۷/۶/۱۵)

**Dialog**

**Postamt 1 / Postlagernd  
04109 Leipzig / Germany**

**گفتگوهای زندان ویژه اینترنت**

**E-mail: dialogt@web.de  
Internet: www.dialogt.net**

پی‌نویس:

<sup>i</sup> روزنامه همشهری، ۱۹ خرداد ۱۳۷۶ (نهم یونی ۱۹۹۷)، یادداشت اقتصادی: اقتصاد علمی را جایگزین اقتصاد تجربی کنیم.

<sup>ii</sup> روزنامه همشهری، ۱۳ خرداد ۱۳۷۶ (سوم یونی ۱۹۹۷)، از متن پیام خاتمی به رفسنجانی پس از پیروزی بر ناطق نوری، وی در پیام‌های جداگانه‌ای از کاندیداهای شکست‌خورده "تشکر" کرد و بر "هم‌رایی و همراهی" آنان در راه منافع رژیم جمهوری اسلامی تأکید کرد.